

الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی

۱. لوح اوّل لاهه — ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹

۲. لوح دوّم لاهه — ۱ ژوئیه ۱۹۲۰

لوح اوّل لاهه

۱۷ دسامبر ۱۹۱۹

هولاند لاهای

هیئت مرکزی برای اجرای صلح دائمی

دکتر ه س درسلهویس (رئیس) از هولاند ث بارون آدلسوارد از سوئد پرفسور ر آلتامیرا از اسپانیا مسیس فانی فرن اندروز از ممالک متحدہ امریکا گ لوس دیکنسون از انگلستان دکتر ا گیسوین از هونگری پرفسور دکتر ه کپت از نوروج پرفسور دکتر لاماش از اطریش پرفسور دکتر اشیل لوریا از ایتالیا پول اتلت از بلژیک ج شرر فولمان از سویسرا پرفسور دکتر والتر شوکینگ از آلمان ث ستانینگ از دانمارک دکتر ب دو ینگ ون بیک ان دنک منشی عام از لاهای هولاند

هوالله

ای اوّل اشخاص خیرخواه محترم عالم انسانی

نامه‌های شما که در این مدّت حرب ارسال نمودید نرسید در این ایّام یک نامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد مقصد شما سزاوار هزار ستایش است زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید و این سبب راحت و آسایش عمومیت این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیت صلح عمومی آبادی حرب ممانتست و صلح حیات حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت ملائکه آسمانی حرب منازعه بقا است صلح تعاون و تعاضد بین ملل در این جهان و سبب رضایت حقّ در جهان آسمانی

نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر این ندهد که لیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این شهادت میدهد و آن انجمن محترم را می‌پرستد زیرا نیتشان چنان که این ظلمات مبدّل بنور گردد و این خونخواری مبدّل

بمهربانی و این نعمت بنعمت و این زحمت برحمت و این بغض و عداوت بالفت و محبت منقلب شود لذا همت آن اشخاص محترمه شایان ستایش و نیایش است

ولی در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریّه که منبعث از حقایق اشیاست ملاحظه مینمایند که مسئله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیّه نماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد

لهذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود در حالتی که در قلعه عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنه خون یکدیگر بودند ظلمت اندر ظلمت بود در چنین زمانی حضرت بهاءالله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم ایران را روشن فرمود

از جمله تعالیم اعلان صلح عمومی بود کسانی که پیروی کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند بدرجهئی که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرکب بود هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب زیرا تعالیم حضرت بهاءالله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود

از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و بحقیقت پی برد این قمیص رثیت هزاران ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه حقیقت بافته شده پوشد و چون حقیقت یکیست تعدد قبول نمیکند

لهذا افکار مختلفه منتهی ب فکر واحد گردد

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانیست که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان این شبان بجمیع اغنام مهربانست زیرا کل را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان میدهد و محافظه میفرماید شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام مهربانست و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود تا بلوغ رسند و اگر بیماری باشد باید درمان نمود نه اینکه کره و عداوتی داشت باید مانند طیب مهربان این بیمارهای نادان را معالجه نمود

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد زیرا دین درمانست اگر درمان سبب درد گردد لزومی ندارد

و از جمله تعالیم بهاءالله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقالید باشد

و از جمله تعالیم بهاءالله تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنیان انسانیست تا این تعصّبها موجود عالم انسانی راحت نماید شش هزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد در این مدت شش هزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصّب دینی بود و یا منبعث از تعصّب جنسی و یا منبعث از تعصّب سیاسی و یا منبعث از تعصّب وطنی پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصّبات هادم بنیان انسانیست و تا این تعصّبات موجود منازعه بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمرّ پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت

اگر این تعصّب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد والا ثمری ندارد و اگر این تعصّب تعصّب ملیست جمیع نوع بشر ملت واحده است جمیع از شجره آدمی روئیده اصل شجره آدم است و شجره واحده است و این ملل بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار دیگر ملل متعدده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و بنیان انسانی برانداختن این از جهل انسانیست و غرض نفسانی

و اما تعصّب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است هر انسان در هر نقطه‌ئی از کره ارض زندگی می‌تواند پس جمیع کره ارض وطن انسانست این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده اروپا یک قطعه است آسیا یک قطعه است آفریقا یک قطعه است امریکا یک قطعه است استرالیا یک قطعه است اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده‌اند و وطن خویش انگاشته‌اند خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند و روز بروز اهمّیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه گشت و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دائره محصوره ماند سبب اول خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید و هر قطعه محصوره را که نام وطن می‌نهیم و باو هام خویش مادر مینامیم و حال آنکه کره ارض مادر کلّ است نه این قطعه محصوره خلاصه ایّامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن میشویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدگر را بدریم حاشا و کلاً نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید

ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابداً منازعه وطنی ندارند با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی می‌کنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جانی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور و لکن حیوانات درنده بمجرّد تصادف با یکدیگر درآویزند و پرخاش برخیزند و یکدیگر بدرند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند همه متفرّقند و متهور و متحاربند و متنازع

و اما تعصّب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه تکرّر جوید و هر مبده اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بالمآل بسایر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومیّه رخ بگشاید دیگر تعصّب بجهت چه و اما در تعصّب سیاسی باید متابعت سیاست الله کرد و این مسلمّ است که سیاست الهیه اعظم از سیاست بشریه است ما باید متابعت سیاست الهیه نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله ایجاد لسان واحد است که تعمیم بین بشر گردد پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهاءالله صادر شد تا این لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بین جمیع بشر گردد

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجالست که عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاج چنانکه باید و شاید ممتنع و محال

و از جمله تعالیم بهاءالله مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه بعنف و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله حرّیت انسانست که بقوه معنویّه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسئله منازعه بقا سرچشمه جمیع بلایاست و نکبت کبری

و از جمله تعالیم بهاءالله اینکه دین حصن حصین است اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود زیرا در عالم انسانی دو رادعست که از ارتکاب رذائل حفظ مینماید یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است رادع از جرم مخفی نیست و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود

و مخفی هر دو است و انسان را تربیت مینماید و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه هرچند مدنیت مادی از وسائط ترقی عالم انسانیت ولی تا منضم بمدنیت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد ملاحظه کنید که این سفائن مدرعه که شهری را در یک ساعت ویران می نماید از نتایج مدنیت مادیست و همچنین توپهای کروپ و همچنین تفنگهای ماوزر و همچنین دینامیت و همچنین غواصهای تحت البحر و همچنین تورپیت و همچنین سیارات متدرعه و همچنین طیارات آتش فشان جمیع این آلات از سینات مدنیت مادیست اگر مدنیت مادی منضم بمدنیت الهیه بود هیچ این آلات ناریه ایجاد نمی گشت بلکه قوای بشریه جمیع محول باختراعات نافع می شد و محصور در اکتشافات فاضله میگشت مدنیت مادی مانند زجاجست و مدنیت الهیه مانند سراج زجاج بی سراج تاریک است مدنیت مادی مانند جسم است ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است مدنیت الهیه مانند روح است این جسم باین روح زنده است والا جیفه گردد پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح عالم انسانی مرده است و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیت تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان مینماید

و از جمله تعالیم بهاءالله تعمیم معارفست باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود اگر ابوبن مقتدر بر مصارف این تعلیم فيها والا باید هیئت اجتماعی آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله عدل و حق است تا این در حیث وجود تحقق نیابد جمیع امور مختل و معوق و عالم انسانی عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدی و بطلان

خلاصه امثال این تعالیم بسیار است این تعالیم متعدده که اساس اعظم سعادت عالم انسانیت و از سنوحت رحمانی باید منضم بمسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بان شود تا اینکه نتیجه بخشند والا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحقیقش مشکل است تعالیم حضرت بهاءالله چون ممتزج با صلح عمومیست لهذا بمنزله مانده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتهیات خویش را در آن خوان نعمت بی پایان می یابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید دائره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند حال تعالیم حضرت بهاءالله چنین است که منتها آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کل نهایت آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاءالله می یابند

مثلاً اهل ادیان در تعالیم بهاءالله تأسیس دین عمومی می یابد که در نهایت توافق با حال حاضره است فی الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوریتست و هر دردی را درمان و هر سمّ نقیع را دریاق اعظم است زیرا اگر بموجب تقلید حاضره ادیان بخواهیم عالم انسان را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه حتی اجرایش محال مثلاً اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است و همچنین سایر ادیان بموجب تقلید موجوده و لکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحو اکمل موجود

و همچنین مللی که آرزوی حرّیت نمایند حرّیت معتدله که کافل سعادت عالم انسانیت و ضابط روابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم حضرت بهاءالله موجود

و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانیت بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاءالله موجود و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی الآن جمیع مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسئله اقتصادی که در تعالیم حضرت بهاءالله و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعی حاصل نگردد

و همچنین سایر احزاب چون بنظر عمیق دقت نمائید ملاحظه می‌کنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاءالله موجود این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجراء لکن بعضی تعالیمست از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً اليوم اجرایش مستحیل و همچنین سایر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوعه

مثلاً مسئله صلح عمومی حضرت بهاءالله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هرچند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی برنیاید اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله بیان فرموده این وظیفه مقدسه را بنهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد و آن اینست که مجالس ملیه هر دولت و ملت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع و در فنون متفنین و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قلت آن ملت این اشخاص که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمانت انتخاب شده‌اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزرا و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملتست چون این محکمه کبری در مسئله‌ای از مسائل بین‌المللی یا بالاتفاق یا بالأکثریه حکم فرماید نه مدعی را بهانه‌ئی ماند نه مدعی علیه را اعتراضی هر گاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است و لکن از جمعیت محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد این حقیقت حالست که بیان میشود

تعالیم حضرت بهاءالله را ملاحظه نمائید که بچه قوتست در حالتی که حضرتش در سجن عکا بود و در تحت تضییق و تهدید دو پادشاه خونخوار با وجود این تعالیمش بکمال قوت در ایران و سایر بلاد انتشار یافت و هر تعلیمی از تعالیم و یا هر مبدئی از مبادی و یا هر فرقه‌ئی از فرق اگر در تحت تهدید یک سلطنت قاهره خونخواری افتد در اندک زمانی مضمحل شود حال پنجاه سال بهائیان در ایران در اکثر دیار در تحت تضییق تام و تهدید سیف و سنان بودند هزاران نفوس در مشهد فدا جان باختند و قتیل شمشیر ظلم و عدوان گشتند و هزاران خاندان محترم از بنیان ریشه‌کن شدند و هزاران اطفال بی‌پدر شد و هزاران پدران بی‌پسر گشت و هزاران مادر بر جنازه پسر سرپریده فریاد و فغان نمود جمیع این ظلم و عدوان و درندگی و خونخواری در انتشار تعالیم بهاءالله رخنه و فتوری نمود روز بروز انتشار بیشتر گشت و قوت و قدرت بیشتر ظاهر شد

و شاید نفوسی نوهوس از ایرانیان مضامین الواح حضرت بهاءالله و یا مفاهیم مکاتیب عبدالبهاء را بنام خویش بنگارد و بان جمعیت محترم برسانند شما آگاه این نکته باشید زیرا هر نفسی ایرانی که بخیال خویش شهرتی خواهد یا مقصدی دارد مضامین الواح حضرت بهاءالله را بتمامه گرفته بنام خویش و یا آنکه بنام فرقه خویش انتشار می‌دهد چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حرب در لندن واقع شد شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاءالله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاءالله بود از این نفوس چند نفر به اروپ رفتند و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپ و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند شما این نکته را ملاحظه داشته باشید زیرا این تعالیم پیش از ظهور بهاءالله کلمه‌ئی از آن در ایران مسموع نشده بود این را تحقیق فرمائید تا بر شما ظاهر و آشکار شود بعضی نفوس طوطی‌صفتند هر صدائی را بیاموزند و آن آواز را بخوانند و لکن خود از آنچه میگویند بیخبرند و فرقه‌ئی در ایران الآن عبارت از نفوس معدوده‌ئی هست که اینها را بایی میگویند خود را نسبت بحضرت باب میدهند ولی بکلی از حضرت باب بیخبرند تعالیم خفیه‌ئی دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاءالله است و در ایران مردم میدانند ولی چون به اروپ آیند تعالیم خویش را مخفی دارند تعالیم حضرت بهاءالله را بر لسان رانند زیرا میدانند که تعالیم حضرت بهاءالله نافذ است لهذا این تعالیم بهاءالله را با اسم خود شهرت دهند اما تعالیم خفیه‌ئی ایشان میگویند مستفاد از کتاب بیانست و کتاب بیان از حضرت باب شما چون ترجمه کتاب بیان که در ایران شده بدست آرید

بحقیقت بی‌میرید که تعالیم به‌آلاءالله بکلی مابین تعالیم این فرقه است مبدا از این نکته غفلت کنید و اگر حقیقت را بیشتر تحرّی بخواهید از ایران استفسار نمائید

باری آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود آنچه معمور است از آثار الفت و محبّت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبّه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صفّ جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم گردد هر کائنی از کائنات مرکّب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است یعنی چون بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود وجود موجودات بر این منوالست و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم گردد یعنی انعدام هر شیئی عبارت از تحلیل و تفریق عناصر است پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تفریق سبب ممات بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقّق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید

لهذا آنچه سبب ایّتلاف و تجاذب و اتّحاد بین بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علّت ممات نوع بشر است

و چون بکشت‌زاری مرور نمائی که زرع و نبات و گل و ریحان پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشت‌زار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات و ترتیب شده است و چون پریشان و بی‌ترتیب و متفرّق مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم بلکه گیاه خودروئیست

پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربّی حقیقی است و تفریق و تشتّت برهان وحشت و محرومیت از تربیت

الهی

اگر معترضی اعتراض کند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و ادواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتّحاد تام بین بشر حاصل گردد گوئیم اختلاف بدو قسم است

یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنزعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و این مذموم است اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوّعست آن عین کمالست و سبب ظهور موهبت الهی

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هرچند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانست این ممدوح است و همچنین این تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع اجزاء و اعضای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است چون این اعضا و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روحست و روح در جمیع اجزاء و اعضا سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوّع مؤیّد ایّتلاف و محبّت است و این کثرت اعظم قوه وحدت

اگر حدیقه‌ئی را گل و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون الوان و اوراق و اثمار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سایرین گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید همچنین تفاوت و تنوّع افکار و اشکال و

آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوّه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویّت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوّه کلمه الله که محیط بر حقایق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشیاء و اوست محرّک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل و ادیان و مذاهب در ظلّ کلمه وحدانیت وارد و در نهایت ایتلاف مجتمع و متحد و متفقند نامه‌ئی در خصوص تعالیم حضرت بهاءالله چندی پیش در زمان حرب مرقوم گردید مناسب دانست که ضمّ باین نامه گردد

* * *

هوالله

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدّسه هر فیض موفور رحمت صرف است و موهبت بحت و نورانیت جهان و جهانیان ایتلاف و التیام است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الأرض در نهایت آزادگی و فرزانیگی جمال مبارک میفرماید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط بارتباط و الفت است

پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند پس احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ ودود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الأرض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند و بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند

الیوم مقرّب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مبذول دارد حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار ودود اینست وصایای جمال مبارک اینست نصایح اسم اعظم

ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدالست و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زبر است هزاران خانمانست که بیسر و سامانست در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته بخاک و خونست و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه‌انگیزی مباحات نمایند یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم اینست مدار فخر و مباحات بین نوع بشر در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی و حق‌پرستی مقدوح

منادی صلح و صلاح و محبت و سلام آئین جمال مبارکست که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت مینماید پس ای یاران الهی قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق

بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمائید تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه طلبد

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملاً اعلی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبّت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید ای احبّای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقایق اشیاء مشهود و عیان گردد ع ع

لوح دّوم لاهه

۱ ژوئیه ۱۹۲۰

درسلهویس

H. C. Dresselhuys

کمیته محترمه اجرائیه صلح عمومی

اعضای محترما جواب نامه من که بتاريخ ۱۲ جون ۱۹۲۰ مرقوم فرموده بودید رسید نهایت تشکر حاصل گردید الحمد لله دلالت بر وحدت فکر و مقصد در میان ما و شما داشت و همچنین مضمون احساسات وجدانیّه بود که دلالت بر محبت صمیمی می نمود

ما بهائیان نهایت تعلّق بآن انجمن محترم داریم لهذا دو شخص محترم بجهت ارتباطی محکم بآن انجمن محترم فرستادیم زیرا امروز اهمّ مسائل از مهمّ امور در عالم انسانی مسئله صلح عمومی است و اعظم وسیله حیات و سعادت عالم انسانی و جز باین حقیقت ساطعه ابداً عالم انسانی آسایش حقیقی نیابد و ترقّی ننماید بلکه روز بروز بر فلاکت و بدبختی بیفزاید این جنگ مهیب اخیر ثابت نمود که ادوات حربیه جدیده فوق طاقت عالم انسانی است من بعد بایّام گذشته قیاس نتوان نمود زیرا آلات و ادوات حربیه قدیم بسیار خفیف بود ولی آلات و ادوات حربیه جدیده ریشه عالم انسانی را در اندک زمانی قطع مینماید و فوق طاقت بشر است

لهذا صلح عمومی درین عصر نظیر آفتابست که سبب حیات جمیع کائناتست پس بر هر فردی فرض و واجب که درین امر عظیم بکوشد حال ما و شما را مقصد واحد و بتمام قوا حتّی جانفشانی و بذل مال و جان و خانمان میکوشیم چنانکه البته شنیده‌اید در ایران در این سبیل هزاران نفوس جان فدا کرده‌اند و هزاران بنیان ویران شد با وجود این بهیچ وجه فتوری حاصل نگشت الی‌الآن میکوشیم بلکه روز بروز بر کوشش می‌افزائیم زیرا صلح‌جوئی ما منبعث از افکار نیست بلکه امریست اعتقادی دینی و از جمله اساس ابدیه الهی لهذا بتمام همّت می‌کوشیم بلکه از جمیع مصالح خویش و راحت و آسایش خود و تنظیم امور خویش چشم می‌پوشیم و درین امر عظیم می‌کوشیم و این امر عظیم را اسّ اساس ادیان الهی میدانیم و خدمت بملکوت الهی می‌شماریم و سبب حیات ابدیه میدانیم و اعظم وسیله دخول در ملکوت رحمانی

امروز صلح عمومی در بین بشر فوائدش مسلم است و مضرات جنگ در نزد کل معلوم و محتوم ولی در این قضیه بدانستن کفایت نمیشود قوه تنفیذیه می‌خواهد تا در جمیع عالم جاری گردد شما در فکر این باشید که یک قوه مجبره وجدانی در میان آید تا این مقصد جلیل از حیث تصوّر بحیث تحقق آید و این معلوم است بواسطه احساسات عادیّه تنفیذ این امر عظیم ممکن نه بلکه احساسات شدیدّه وجدانیّه می‌خواهد تا از قوه بفعل آید

جمیع من علی الأرض میدانند که حسن اخلاق مدوح و مقبول و سوء اخلاق مذموم و مردود و عدل و انصاف مقبول و مألوف و ظلم و اعتساف مردود و مذموم با وجود این جمیع خلق مگر نفوس قلیله‌ئی کل از اخلاق حمیده و عدل محروم پس یک قوه وجدانیّه لازم و احساسات روحانیّه واجب تا مجبور بر حسن اخلاق گردند ما را اعتقاد چنین که قوه تنفیذیه در این امر عظیم نفوذ کلمه الله و تأییدات روح القدس است

و ما را با شما نهایت محبت و ارتباط و اتحاد است از دل و جان آرزو می‌نمائیم که روزی آید که خیمه وحدت عالم انسانی در وسط عالم بلند شود و علم صلح عمومی بر جمیع آفاق موج زند پس باید وحدت عالم انسانی را تأسیس نمود تا بنیان

صلح عمومی برپا گردد

آن انجمن خیرخواه عالم انسانی در نزد بهائیان بسیار محترمند لهذا خواهش داریم که احترامات فائمه ما را قبول بفرمائید و همواره پیشرفت صلح عمومی را در اروپا بواسطه آن انجمن محترم بما اطلاع بدهید و مخابرات در مابین مستمر باشد

۱ ژوئیه ۱۹۲۰